



محمود عنایت

راپرت

□□

حدیث آزادی همچنان باقی است. من سخن این ماه را نیز باوصف آزادی شروع میکنم که «چکنم حرف دیگر یاد نداد استادم». آزادی برای من مثل هوایی است که اگر تنفس نکنم خفه میشوم. مثل نوری است که اگر بر من نتابد کور میشوم، هرگز فکر نمیکردم که در عصر انقلاب هم با همان جوش و خروشی باید از ضرورت آزادی دفاع بکنم که در عصر استبداد - و حال آنکه این انقلاب بخاطر محدودیت تانوری و استقرار آزادی شروع شد. گردونه این انقلاب زمانی براه افتاد که جان مردم انذورگونی و استبداد و سلطه ظالمانه فردی که در رأس حکومت نشسته بود به تنگ آمد. کاسه صبرشان از ترغمن و تکبر او لبریز شد. آن فرد خود را «سایه خدا» و در زمره «اولی الامر» میدانست و خیال میکرد کسی بعل و فهم و دانائی و آگاهی و وطنخواهی او در بسط زمین وجود ندارد. آن فرد باورش شده بود که سلطنت يك «ودیعہ الهی» است که بضر و چماق بر مردم نازل شده و ابرو بادومه و خورشید و فلک و تمامی کائنات مسحور و مجذوب و عبد و عبید و چاکر و سلبند و غلام جان نثار او - و همه قواعد و قوانین و نظامات و احکام مضبوط و غیر مضبوط بشری فرع بر اراده و اقتدار اوست. غالباً در فضایح اعمال دیکتاتور باین نکته اشاره میشود که آن رژیم معتقد به تفکیک دین از سیاست بود و اهل دین را از دخالت در سیاست منع میکرد ولی حقیقت آن بود که نه تنها اهل محراب و منبر بلکه جز دیکتاتور و اعوان و انصارش همه طبقات و قشرهای جامعه - اعم از کاسب و تاجر و دانشجو و کارگر و حتی وکیل مجلس در آن دوره از دخالت در سیاست ممنوع بودند. سیاست علمی بود که فقط دیکتاتور و آل و نسلهایش از آن سرپر می آوردند و سایر ایرانیان صلاحیت و کفایت وائن مداخله در این «مقولات» را نداشتند. من وقتی می بینم نه عده ای از صاحب نظران معاصر دین را بصورت چنان تخصص و علم بیچیده و غامض و صعب الحصولی قلمداد میکنند که جز معدودی از ارباب عمائم کسی دایرای درک و فهم و اظهار عقیده در باب آن نیست **پناه شاه**

می افتم که برای توجیه استبداد فردی و حکومت مطلقه اش سیاست را فن و ترفندی مافوق شعور و عقل و فهم مردم و انمود میگرد. میگفت چون این مردم قابلیت مداخله در سیاست و مشارکت در تعیین سرنوشتشان را ندارند بنابراین مثل آدم مجنون و سفیهی که احتیاج به مقیم داشته باشد باید بقیه موت و سرپرستی و کفالت من گردن نهند و پاس این نعمت و قبول آن منت بر آنهاست که چنین تکلیف شاق و برمختی را با همه نشت و بخت و جاه و مال و دبدبه و کجبه پذیرفته ام.

نصیر میکنم دین و دیانت بسیار شریفتر و انسانی تر از آن باشد که همچون سیاست آریامهری فقط عده معدودی از خواص - آنها با صورت و ظاهر خاص - حق ورود و مداخله در آنرا داشته باشند. دین و دیانت چیزی جز رابطه با خدا نیست و خدائی که از رگ گردنت بتو نزدیکتر است برای شنیدن صدای تو بهیچ وسیله ای نیاز ندارد. خدا بسی بزرگتر از آنست که در محدوده ذهنی و فکری و راه و روش يك طبقه خاص یا حزب خاص یا چارچوب يك قانون و تبصره هایش بگنجد و سیاست بشر کوچکتر از آنست که کفر و دین آدمیان و الحاد و اعتقاد و قرب و بعد تمام آنها نسبت به خداوند با معیارهای سیاسی سنجیده شود. همه افتخار ما مسلمانها آنست که دین ما با زندگی روزمره و مسائل اجتماعی ما در آمیخته است اما تخصصی کردن دین و حصر حق ورود و دخول در مباحث آن بیک جهامت خاص که جامعه خاص و جلوه خاصشان آنها را از جامعه متمایز مینماید یکبار دیگر دین را از سیاست و اجتماع جدا میکند و آنرا به مقوله ای مجرد از واقعیات عینی و حقائق سیال و زنده و جاری در زندگی يك ملت، و در غایت به برج عاجی دور و دست نیافتنی تبدیل میسازد. از اینجاست که اساس و پایه نوعی تمایز و تبعیض پدید میآید و بجای يك جامعه بی طبقه توحیدی که جامعه موعود سرگردان چه هوری اسلامی است و اثری از تفرقه و دوگانگی نباید در آن موجود باشد جامعه ای با دو طبقه حاکم و محکوم بوجود میآید که محکومین جز از طریق انقلاب

ماهنامه نکین - صاحب امتیاز: محمود عنایت - آدرس مجله: خیابان مصدق (بهلوی سابق) کوچه عمل - تلفن ۶۴۶۷۹ - تلفن مدیر

۶۵۲۷۰۷ اشتراك سالانه ۹۶۰ ریال اروپا ۱۵۶۰ ریال

خواهشمند است وجه اشتراك را به حساب ۱۰۹۴ بانک ملی عجه شکوه بنام مدیر مجله واریز کنید و فیش آنرا برای ما بفرستید

روی جلد: مجاهد نستوه حضرت آیت اله طالقانی - طرح از علی خسروی - راپرت را بخوانید

و شورش مسلحانه و قهرآمیز قادر نیستند جای حاکمان را بگیرند.

میگویند بزرگترین شاخصه دموکراسی اینست که طبقات حاکم و محکوم به تناوب جای خود را عوض میکنند. هر قدر امکان این تعویض از طریق ایجاد راههای قانونی و مسالمت آمیز بیشتر باشد لزوم توسل به قهر و خشونت برای طبقه محکوم کمتر میشود و درحالی که همراهیهای مسالمت آمیز و قانونی بروی محکومین بسته شود تنهاراهی که میماند قهر و خشونت و شیوههای غیرقانونی خواهد بود و مشت و درفش و چماق و دشنه جای منطق و حکمت و دلیل و حجت را در عرصه سیاست خواهد گرفت. این همان خطای سفیهانه ای بود که حکومت شاه مرتکب شد. گورخودش را هم با این بلاهت و خلافتکاری کند حکومت شاه حتی وجود یک وکیل طبیعی و ناراضی را در مجلس تحمل نکرد و راضی نشد که حتی از جبهه مخالفان دولت (چهره سد به مخالفان سلطنت) فرداصیلی به مجامع قانونی مملکت راه پیدا کند. او خیال میکرد دنیا بهمان مجالسی که با صندوق سازی و لیست های فرمایشی و انتخابات مجمول و تحمیلی برپا شده تمام میشود. خیال میکرد همینقدر که کسی در مجالس آنچنانی برضد او سخن نگفت و جز تعریف و تمجید و ستایش از نبوغ «نابغه عظیم الشان» و «رهبری داهیانه» بت اعظم و ذکر پیشرفت ها و ترقیات مششعانه حرف دیگری در مطبوعات و مجلس منعکس نشد تعزیه ختم شده است و افکار عمومی دنیا و نسل های آینده و تاریخ هم با این ظاهر سازیها تحمیل خواهند شد. و میدانیم و میدانید که به پشتوانه چنان مجالسها و چنان وکلا و چنان نطقهای بر طمطراقی سر آن داشت که به دنیا درس بدهد و جهانیان را به شعبده افکار و اعمالش مسحور و مسحور و ذلیل و اسیر کند. وقتی از دموکراسی با او سخن می گفتید بینی خود را میگرفت که نگویید! از این میوه گندیده بامن حرف نزنید! چه کشکی، چه بشمی، چه دموکراسی ای؟ غرب را همین دموکراسی برپا داد که چیزی جز بی بندوباری و افسار گسیختگی نیست. و شما هم دموکراسی میخواهید که حشیش بکشید و برهنه برقصید و فسق و فجور کنید و پرده ها را بدرید.

و کسی هم جرئت نداشت بگوید مرد، چرا سفسطه میکنی؟ دموکراسی معنا و مفهومش روشن است. کسی نخواست جرس و بنگ بکشد یا با سروتن برهنه شلنگ تخته بیندازد. آنچه ما در طلبش هستیم آزادی سیاسی است که از دست ظلم تو و اعوان و انصارت بتوانیم فریاد بکشیم و اعتراض کنیم و اگر چیزی را نمیتوانیم تغییر بدهیم لااقل عقده دلمان را خالی کنیم. و آنکه، اگر آزادی به بی بندوباری میکشد و ما ملت لایق آزادی نیستیم این تعریف شامل هیئت حاکمه هم می شود که بهر حال جزئی از همین مردم هستند و در این مملکت زندگی میکنند. ذلت و اسارت ملت معمولا با آزادی دولت ملازمه ندارد. یعنی در آنجاها که ملتها آزاد نیستند و نمیتوانند نفس بکشند و قلمها در بند و اسیر و زبانها مقهور سانسور و تفتیش عقائد است هیچ قدرتی معارض دولتها نیست و حکام هرکاری که دلشان میخواهد میکنند. چگونه است که آزادی برای دولتها خوب است ولی برای ملتها از سم مهلك هم خطرناکتر و زیان خیزتر است؟ مطمئن باشید فساد که از آزادی دولتها ناشی میشود از فساد ناشی از آزادی ملتها بدرجات بیشتر است. وقتی ملتی از فرط آزادی براه فساد و نادرستی غلطید زعماء و رهبران قوم میتوانند آنها را براه صحیح و صواب دلالت کنند و مملکت را نجات دهند اما وقتی خود رهبران قوم بر اثر فقدان مراجعی که در جوامع آزاده اراده و انتخاب خود مسردم بوجود میاید و کارشان ایستادگی و مقاومت در برابر تندروی و تخلف قدرتهای حاکم و تعدیل اقتدار دولتهاست براه ناصواب منحرف شدند چه بسا که تمامی مردم و مملکت را هم با خود به قعر پرتگاه تاریخ ساقط کنند. و این مقوله داستان ابوحنیفه را بیادم میآورد که همیشه آن را در مورد هادیان لغزشکار و ره گم کرده نقل کرده ام:

نقلست که روزی ابوحنیفه از کوی میگذشت، کودکی را دید که در گل مانده بود گفت گوشه دار تانیدی. کودک گفت افتادن من سهل است، اگر بیستم تنها باشم اما تو گوشه دار که اگر پای تو بلغزد همه مسلمانان که از پس تو درآیند بلغزند و برخاستن همه دشوار بود. (۱)



گویا خطای من و امثال من اینست که قضیه را بیش از حد جدی گرفته ایم یعنی واقعا باورمان شده است که از عصر استبداد قدم به عصر آزادی گذاشته ایم. باورمان شده است که حالا دیگر میتوانیم آنچه را بخیر و صلاح مملکت تشخیص میدهم صریح و صادقانه روی کاغذ بیاوریم و دوره وحشت و دلهره و دوره سانسور و تفتیش عقائد تمام شده است. حالا دیگر وقتی چیزی چاپ میکنی که گوشه ای از آن ممکن است به ابروی یار بر بخورد دست و دلت نمیلرزد و نمی ترسی از اینکه هر لحظه عده ای چماق دار و دشنه کش بخانه ات بریزند و خانه ات را به تو بره بکشند و قهر و غضب حزب حاکم و دستگاه حاکم روزگارت را سیاه کند. من واقعا باور دارم که دستگاه حاکم در عصر انقلاب غیر از دستگاه حاکم در عصر استبداد است و دولت مردان این دوره با آن دوره از زمین تا آسمان تفاوت دارند. باور دارم که مسئله ای نظیر «ولایت فقیه» غیر از مسئله ای نظیر تشکیل حزب واحد است که هیچکس حق کمترین اظهار نظری را در باب آن نداشته باشد و هر نوع مخالفت با تاسیس آن بقیمت جان و مال و آبرو و حیثیت آدم تمام شود و به همین جهت میتوان آزادانه درباره مسئله ای نام «ولایت فقیه» انتقاد و اظهار نظر کرد و جهات منفی و مثبت آن را سلاجی نمود و برخلاف حزب رستاقی که تشکیل و تاسیس آن در سکوتی مرگبار و هول انگیز صورت پذیرفت و جزئی چند که به اسفاره و کنایه و یا از طریق شب نامه با آن مخالفت کردند صدائی برضد آن از هیچ گوشه ای برنخاست همه کس میتواند عقیده و اندیشه خود را به مخالفت یا موافقت با «ولایت فقیه» اظهار و اعلام کند و ترسی هم از احتمال تکفیر و تحریم و مواخذه و توپ و تشر دستگاه حاکم نداشته باشد و نترسد از اینکه بخاطر یک اظهار نظر مخالف مقنن و مطرود جامعه خواهد شد زیرا عصر، عصر خودکامگسی و دیکتاتوری نیست و آن توره که فردی یا تبختر و تفرعن در راس جامعه بنشیند و اوامر و نواهی خود را به سایر بندگان خدا دیکته کند و همه چیز بر مدار تعبد و تمکین و اطاعت کورکورانه بگذرد گذشته است. اکنون عصر تفکر و تعقل و نقد و نظر و استدلال و احتجاج است و عصر انسانهای فرزانه و هوشمندی است که مستمعون القول فیتمون احسنه... سخنها را می شنوند و از بهرین آنها پیروی میکنند. من چنین چیزها را باور داشتم و اگر بدعوت حزب جمهوری خلق مسلمان در روزنامه این حزب در محل این حزب نظریاتی درباره مسائل روز ابراز داشتم بر مبنای همین باورها بود. و حالا متاسفم کمی بینم که عکس العمل حرفه ها و اندیشه های من بصورت مقاله ای قهرالود در روزنامه کیهان (سی و یکم شهریور) ظاهر شده است. من خیلی خوشحال میشدم اگر نویسنده محترم بجای ذکر ناقص حرفه ها و نوشته های سابق من جواب حرفه ها و نوشته های حق مرا میداد. جواب میداد که کدامیک از ایرادات و انتقادات کنونی من ناصواب و غلط است و آن سخن نابجا و یا واه ای که خشم ایشانرا بعد از مدت ها برانگیخته کدام است. آقا مدعی است که من تابحال «حتی یک مقاله ای هم» در دفاع از دولت بازرگان نوشته ام و با این حرف مشت خود را با ز کرده است. اولاً اگر بنده چیزی هم در این باب نوشته باشم تشخیص خودم در دفاع از حق بوده است نه دفاع از مهندس بازرگان و منتهی هم بگردن ایشان ندارم. آقا که نویسنده روزنامه کیهان هستند کاش لااقل روزنامه خودش را میخواند که در همان اوائل

انقلاب در همین روزنامه کیهان (مورخ چهارشنبه ۲۳ اسفند) نوشتم: «همه کسانی که طالب تحکیم انقلاب و مقابله با ضدانقلاب هستند و نمیخواهند کمزیمینه برای اعاده استبداد یا تسلط یک حکومت فاشیستی آمده شود باید کاری کنند که از ایجاد هر نوع تداخل در قوای سیاسی نظامی... و از هر نوع قدرت نمایی و حرکت خودسرانه‌ای که نشانه تعدد مراکز تصمیم‌گیری در حکومت بر مردم باشد اجتناب کنند و قوه‌ای مافوق یا مستقل از دولت بوجود نیاورند.»

اینها اگر دفاع از حیثیت و عیانیت دولت انقلاب نیست پس چیست؟ آقا اگر خیلی دلشان بحال دولت بازرگان میسوزد بهتر بود لبه تیز حمله خود را متوجه کسانی کنند که با تداخل در تصمیمات و اختیارات دولت و مداخلات بیرویه و ایجاد نوعی ملول الطوائفی و تعدد مراکز قدرت به مرکزیت حکومت لطمه میزنند و گوشت و پوست مهندسی بازرگان را شب و روز می‌لرزانند و او را وادار میکنند که هر چند وقت یکبار جلوی دوربین تلویزیون بیاید و از دست متولیان قدرت طلب مردم شکایت کند. آقا اگر خیلی دلشان بحال دولت انقلاب میسوزد بهتر بود شمشیر را برای کسانی از رو می‌بستند که حم دادرستان رازبر یا میگذارند و فرودگاه را فرق میکنند و حیثیت و آبروی دولت را به ریشخند میگیرند. آنها که این کارها را میکنند دولت را تضعیف نمیکنند ولی ما که می‌گوئیم آبروی دولت را با این تارها از بین نبرید دولت اسلامی را تضعیف می‌کنیم؟ صدر رحمت به انصاف و مسلمانی شما!

آقا بجای اینکه جواب حرفهای لاجق مرا بدهد ناگهان بیسادی کمال و اندی پیش افتاده و حرفهای مراد آخرین مصاحبه شاه به میان کشیده است و طبق ادعای ایشان من سؤال خود را در مورد مداخلات بستگان شاه به این شکل طرح کرده‌ام که «گویا اعلیحضرت اراده فرموده‌اند که اعضای جنیل خاندان سلطنت در امور مملکت دخالت نکنند.»

اولا اگر حرفم را به همین صورت هم زده باشم که آقا نقل کرده است با توجه باینکه هنوز شاه از اوج قدرت ساقط نشده بود و من در برابر او در محاصره ماموران مسلح گارد و ساواک بودم باز جرئت کرده‌ام که در حضور چنان ابوالهولی که کسی نمیتوانست به او بگوید لای چشمت ابروست سخن از لزوم عدم دخالت بستگان او به میان بیاورم. نالیا همه کسانی که آنروز در مصاحبه کذائی شرکت داشتند حی و حاضرند.

نوار مصاحبه هم قطعا در رادیو تلویزیون موجود است جناب عالی اثر مسلمان هستی نوار را گیر بیاور و استنساخ کن تا بدانی که من چگونه و با چه عدم تکلفی باشاه حرف زدم و بدین سابق همین کیهان شما بعد از خاتمه مصاحبه بمن ایراد میگرفت که چرا ضمن حرفهایم رعایت القاب و عناوین شاه را نکرده‌ام و در خطاب به شاه کلمه «جناب عالی» را بکار برده‌ام علاوه بر خلاف نقل تحریف آمیز شما اسمی از «خاندان سلطنت» نبردم بلکه گفتم دخالت «بستگان و وابستگان» یکی

از عوامل ناراحتی و عصبانیت مردم است. همه کسانی که در آن شب مصاحبه کذائی را از تلویزیون دیدند بیاد دارند که هر سه سؤال من به مطالبی مربوط میشد که طرح آن جسارت و شهادت میخواست و بهر حال بر خلاف عادت بود. در آن شرایطی که همین روزنامه کیهان شما جرئت نمیگرفت اسمی از «دانشگاه صنعتی» ببرد و اعتراضات مکرر اساتید این دانشگاه در هیچ جا چاپ نمیشد و همه میدانستند...

حتی ذکر اسم این دانشگاه تا چه حد شاه را عصبانی میکند اولین سؤال من بهمین دانشگاه و ستایش از وطنخواهی و حسن نیت و فدائیکاری اساتید آن مربوط میشد. و باز در آن شرایطی که همین روزنامه کیهان شما جرئت نمیگرفت کلمه‌ای در اعتراض به حمله ماموران مسلح به منزل آیت‌اله شریعتمداری بنویسد این من بودم که از شرارت ماموران در حضور شاه انتقاد کردم و لزوم حفظ حرمت علماء را یادآوری نمودم.

آقا که خیلی متعبه خشخاش میگذارد چرا نوشته‌ها و مقالات پارسال کیهان را مرور نمی‌فرمایند و آنرا با سر مقالات نگین در همین

ارفات مقایسه نمیکنند تا ملاحظه کند در آن ایامی که منازل آزادیخواهان آماج بمب و نارنجک ماموران حکومت بود چه کسی از حمله به خوابگاه دانشجویان و تعرض به آزادیخواهان و ضرب و شتم زندانیان انتقاد کرد و حرکت بیاد نمی‌آورد که کسی به اسم و امضائی که اکنون در صدر مقاله آند در کیهان می‌بینم در آن موقع با اعتراض «نگین» همصدا شده باشد.

نوشته‌های من درباره دولت بختیار حاضر و موجود است و اهل انصاف میدانند در آن شرایطی که آیت‌اله خمینی هم امکان وقوع یک کودتا را تأیید میکرد قصد و غرض من مثل بسیاری از کسانی که هم اکنون با دولت همکاری میکنند این بود که امر انتقال قدرت بدون خونریزی انجام بگیرد و نمیدانستم که ژنرال هویزر در پشت پرده بچه بخت و بزی مشغول است. چه کنم که آقا روزنامه خودش را هم نمیخواند و ترنه تصدیق میکرد که آنچه درباره بختیار گفته‌ام همانست که مهندس حبیبی و دکتر مدنی و ابوالفضل قاسمی و حتی مهندس بازرگان بوجهی ریحتر بازگو کرده‌اند و اولین مصاحبه آقای صدر حاج سید جواد وزیر محترم دادگستری نیز حاکی از این بود که ایشان نیز برای جلوگیری از آشوبی که بعدا با هجوم مردم به انبارهای اسلحه و غارت اموال و اسناد ذیقیمت دولتی و بسیاری لطمات و صدمات دیگر مشکلات بزرگی برای دولت حاضر فراهم کرد مقصود و منظوری مشابه من داشته‌اند.

آقا چماق تکفیر بلند کرده است که آیت‌اله خمینی را با تیمور بختیار مقایسه کرده‌ام و این معنارا از یک مصاحبه ناقص و دست و پا شکسته «پیر یا روزنامه کیهان استنباط کرده‌است در حالیکه آنچه من بیان کرده‌ام میزان نفرت و نارضایتی مردم و شدت خفقان افکار در رژیم استبدادی بود و حرفم این بود که مردم از فرط درماندگی از هر حرکتی برضد شاه - و حتی از تلاش و توطئه تیمور بختیار - بمصداق اللهم اشن الظالمین بالظالمین استقبال میکردند.

نمیدانم آقا که از منافقین و عمرو و عاص و درک اسفل سخن می‌گویند در باره کسانی که پارسال اسمشان زیر هیچ مقاله و بیانیهای نبود و امروز ناگهان انقلابی خوانده از آب درآمده‌اند چه عقیده‌ای دارند.



من بقیه دارم هوچیگری و اخافه و ازعابی که بعضی از مدعیان طرفداری از دولت برضد منتقدان براه میندازند مورد تصدیق و تأیید وزیران دولت و زعماء حکومت نیست. هر چه باشد اغلب آقایان در طول سالها برضد همین شیوه شیطانیه مبارزه کرده‌اند و پارسال همین موقع بسیاری از ایشان عضو جمعیت «دفاع از آزادی و حقوق بشر» بودند. آنروزها من شاهد بودم که آقایان برای حفظ دسیانت حقوق بشر چه مبارزاتی کردند و به چه مصائب و مناعی تردادند تا نظام جابر و فاسدی که آزادی نطق و بیان و آزادی اجتماع و آزادی قلم یعنی شریفترین آزادیهای بشری را لگدمال میکند از آریکه قدرت سرنگون کنند و نظام آزاده‌ای بجای آن روی کار بیاورند که همه انسانها در سایه آن بتوانند عقیده و اندیشه خود را فارغ از هر رعب و هراسی بیان کنند و هیچ انسانی بخاطر اراده و عرضه افکارش مورد تعدی و ظلم و فساد و تکفیر و تحریم قرار نگیرد. یاد باد آن روزگاران یادباد! - آقایان، آزادی را پاس دارید. این امامزاده‌ای است که خودتان برای مردم ساختید و این درسی است که خودتان به مردم آموختید. خودتان بودید که به تبعیت از سالار شهیدان به مردم یاد دادید که اگر مرد دین نیستند لااقل آزاده باشند. پس حرمت آزادی را حفظ کنید و از هر تجاوزی باین شریفترین موهبت انقلاب جلوگیری کنید.

یکبار دیگر هم نوشتیم که همه کسانی که امروز در صف مقدم انقلاب ایران قرار دارند از روز اول شیوه ضد شاهی نداشته‌اند. این گنج نابی‌ها و حماقت‌های رزیم استبدادی بود که خیرخواهی و نیک نسی و حسن نیت رهبران روحانی و سیاسی ملت را برنجش و کدورت و دل آزدگی و خشم‌میل کرد، و گرنه در اولین اعلامیه‌هایی که از آیت‌الله خمینی در اعتراض بر ضد اعمال بیرویه دیکتاتوری در دست دریم مکرر باین عبارت برمیخوریم که «من به شاه نصیحت میکنم» یعنی امام با اقتضای طینت پاک و روح لطیف و انسانی خود شاه را نصیحت پذیر میدانستند و حتی در نطق معروف خود در مدرسه فیضیه این عبارت فراموش نشدنی و عبرت‌آموز را خطاب به شاه بر زبان آوردند که من نمیخواهم بلایی را که بر سر بدت آوردند بر سر تو هم بیاورند یعنی با همه خشمی که از اعمال شاه داشتند باز این فرصت را برای اوقائل بودند که رویه و رفتار خود را تصحیح کند و از جاده بیراه به صراط مستقیم قدم بگذارد. اگر نره‌ای شعور سیاسی در دستگاه دیکتاتوری واعوان و انصار دیکتاتور وجود داشت اینهمه اتهام حجت و پند و توصیه عبرت‌آموز مردان راه حق را که از سلامت نفس و حسن نیت و نیک‌بینی و نیک‌خواهی‌اشان ناشی میشد بی‌جواب نمیگذاشت و بجای ضدیت و مخالفت با روحانیت مترقی و آزادیخواه در مقام تمکین و تبعیت از اندیشه‌های روشن‌اشان برمیآمد اما چه میتوان کرد که بزرگترین دشمن دیکتاتور غرور و نخوت ابلهانه خود او بود و بتدریج که کار قدرت و شوکت او بالا گرفت بر کوردلی و بلاهت و جهل و جسارت او افزوده شد و به آنجا رسید که هر انتقادی و هر اعتراضی را به بدخواهی و دشمنی با منک و ملت تعبیر کرد و بر هر تجمعی که خارج از دایره اطاعت و چاکری و بندگی نسبت به او بود برچسب توطئه و تفتین و تحریک‌زد و دم بدم عرصه را بر آزادیخواهان تنگ‌تر کرد و بر خفقان و اختناق و خودکامگی افزود و سرانجام نیز از اوج برج عاج قدرت طلبی با مغز بر حسیض خفت و تیره روزی سرنگون شد.

شاه هرگز نخواست از فرصتهایی که مردانی چون خمینی و مصدوق به ساعه فطرت پاک و منزّه و بینش انسانی خویش در اختیار او میگذاشتند استفاده کند و انسان تا وقتی تاریخ گذشته و نطقها و نوشته‌های گذشته را مرور نکند نمیتواند بفهمد که در یکطرف این دعوای عینی جناح مخالفین روحانی و سیاسی قدرت شاه تا چه حد پادانندیشی و پادبینی و سلامت نفس و حسن نیت و انسانیت، و در جناح دیگر که خود شاه و طبقه حاکم باشند چه جاهلیت و غرور و نخوت و سمیعی وجود داشته است! بزرگواری و سعه صدر را بتگرید که با وجود خاطره سیاهی که اعمال رضاشاه در اذهان مردم بجا گذاشته بود روحانیت ما نظیر سیاسیون ملی ما تا مدتهای مدید بنا بر همان مصلحتی که مردی چون حضرت علی ابن ابیطالب (ع) را بیست و پنج سال تمام بسکوت واداشته بود و برای آنکه مملکت در آن شرایط حساس از هم پاشیده نشود از هر نوع مخالفت علنی و شدید با دستگاه پرهیز و اعتراض میکردند و در همان اولین سالهای بعد از شهریور بیست و هفتی نویسنده‌ای در یکی از رسالاتش با اشاره به مسئله «ولایت فقیه» نتیجه گرفت که روحانیت میخواهد بجای سلطنت بنشیند آیت‌الله خمینی با رعایت جوانب امر و برای حفظ روحانیت از سردستگاه در کتاب کشف الاسرار چنین باو پاسخ داد:

«هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ماشاه هستیم یا سلطنت حق ماست آری آنطور که مابیان کردیم اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود هر خردمندی تصدیق میکند که آن خوبست و مطابق مصالح کشور و مردم است البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا ز عدل انهی تاسیس شود بهترین تشکیلات است لکن اکنون که آنرا از آنها نمی‌پذیرند اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچگاه مخالفت نکرده

و اساس حکومت را نخواستند بهم بزنند و اگر گاهی با شخص سلطانی مخالفت کردند مخالفت باهما ن شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف مصالح کشور تشخیص دادند و گرنه با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده بلکه بسیاری از علماء بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی‌ها کردند مانند خواجہ نصیرالدین و علامه حلی و محقق نائی و شیخ بهائی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها و هر قدر هم دولت یا سلاطین با آنها بدسلوکی کردند و به آنها فشار آوردند باز با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده. تواریخ همه در دست است و پشتیبانی‌هایی که مجتهدین از دولت کردند در تواریخ مذکور است اکنون شما می‌خواهید دولت را با آنها بدین کنید و این نیست جز از سوء نیت و فتنه‌انگیزی و تفرق کله و ایجاد نفاق و از بین بردن وحدت که اساس حفظ کشور بر آنست و گرنه مجتهدین همیشه خیر و صلاح کشور را بیش از همه میخواهند.» (۲)

سلامت نفس و سعه صدر را به بینید که با همه صدماتی که رژیم دیکتاتوری بر روحانیت وارد کرد باز هم بنای سخن بر حفظ وحدت و استقلال کشور است و تریفان ماموران و مکتشانی که روحانیت را به فتنه‌انگیزی و حادثه‌آفرینی متهم میکردند از فرط کوردلی عمق چنین نوشته‌ها را در دل نکرده و اینهمه حسن نیت و نیک‌نفسی و وطنخواهی را بی‌جواب گذاشتند.

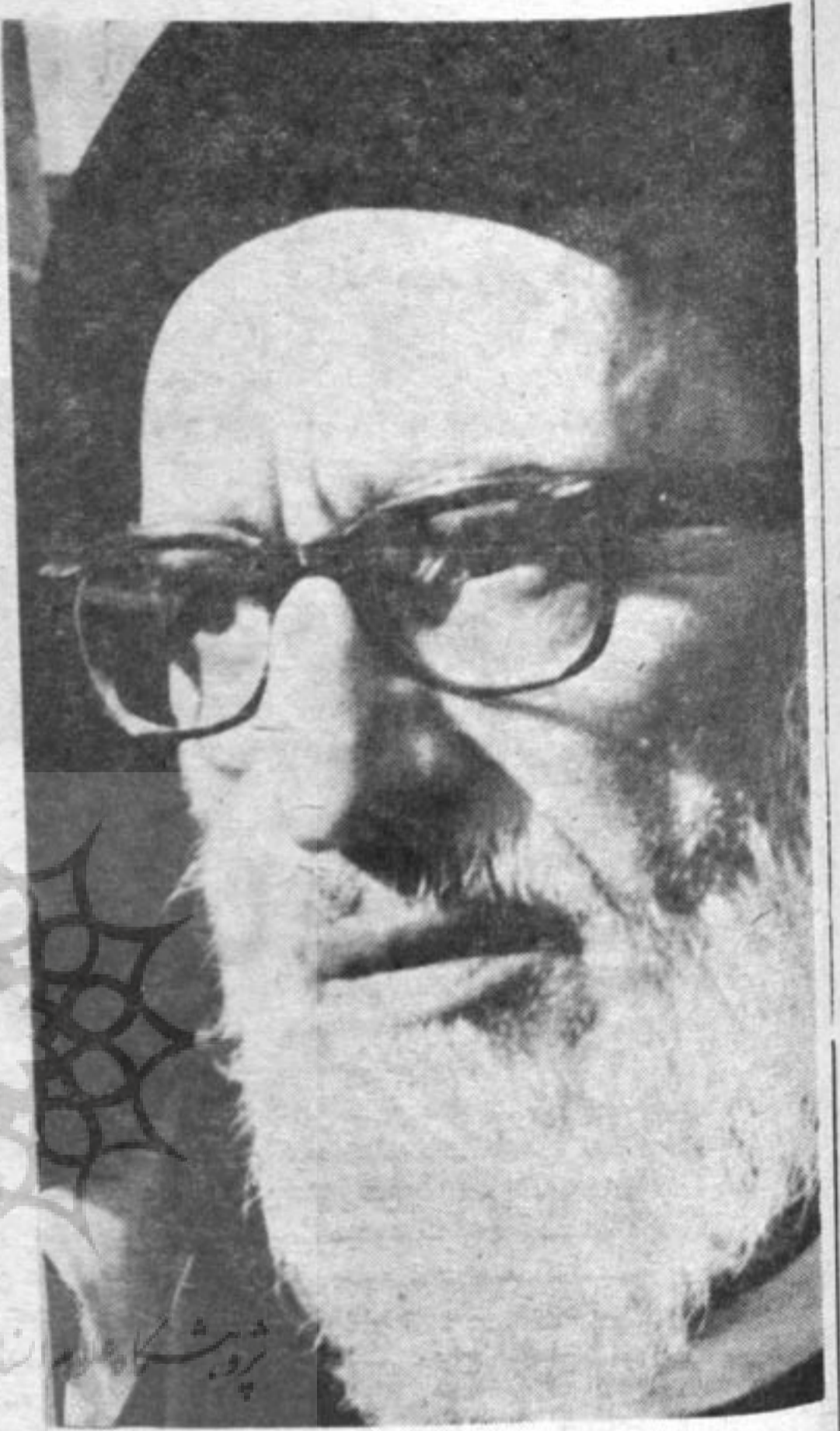


من تصور میکنم که شان «ولایت فقیه» تنها در اثبات حقانیت آن نیست بلکه در ایراد و انتقاد بر آن نیز هست یعنی آزادی بحث و نقد درباره این مقوله یکی از معیارهایی است که آنرا از نظامات فلابی و مخدوشی نظیر «حزب رستاخیز» متمایز میکند. رشتی مزب رستاخیز بوجود آمد اصل بر این بود که چیزی بر حق تر و صحیح تر و صواب تر از آن نیست و بهمین جهت هر نوع بحث و فحص در باره آن ندرن شد. اما «ولایت فقیه» با همه انتقاداتی که بر آن وارد است شانس اجل از آنست که نظیر «رستاخیز طاغوتی» در محیطی ساکت و صامت از تصویب و تایید بگذرد. مطلبی را که در روزنامه «خلق مسلمان» نوشته‌ام در اینجا هم نقل میکنم با این توضیح که نوشته من بقوت و سیلابت آنچه صاحب نظران سیاسی در همین مورد ایراد کردند میروند. با اینحال... برگه سیزده است کفله درویش

طالقانی... و سرزمین مردان مبارز

طیفه‌ای است نهانی که عشق از آن خیزد
 کدام آن‌نه لب‌لعل و خط زنگاریست
 «حافظ»

این مسئله مطرح شده است که فضیلت امثال آقای طالقانی آیا تنها در اعلمیت و افضلیت و مقام فقاهاست ایشان است یا مزید بر روحانیت آنها آزادی و شجاعت و شہامت آنها در مبارزه برضد استعمار و استبداد بود که چنان مقام و منزلت والائی به طالقانی و یاران او بخشیده است؟
 از دیدگاه روحانیت مترقی ما علم و کمال و فضل مذهبی و همه مقامات و مراتب و مدارج دینی و دنیوی فرع بر خدمت به خلق خداست،



مجاهده نکنند جامه و کسوت و اصل و نسبت او ذره ای بدرد دین و دنیای ملق محروم نمی خورد و اگر کسی از تمامی این کرامات عاری و خالی باشد اما نقد حیات و هستی خود را بر سر آزادی و عدالت و حفظ شرف و شخصیت انسان بیازد بدون جامه و کسوت یابوند و رابطه با این یا آن طبقه هم میتواند اکرام و احترام خلق را بخود جلب کند. همچون طالقانی به قله خوش نامی و محبوبیت دست یابد. خدمت به خلق و تلاش در راه حق و عدالت و آزادی نه به جامه مخصوص نیاز دارد و نه به اصل و نسب و آل و تبار خاص. و اگر در سایر ادیان روی زمین چنین امتیازاتی شرط ارتقاء و اعتلا آدمی و احراز مقامات سیاسی و اجتماعی باشد قطعا در اسلام چنین نیست. مشارکت در تعیین سرنوشت یک ملت و اداره امور سیاسی و اجتماعی مملکت حتی است که همه افراد مملکت باید از آن برخوردار باشند و انحصار و اختصاص چنین حقی بیک طبقه خاص تبعیض و امتیاز ظالمانه ای است که دین و آئین ما آنرا قویا محکوم کرده است. حصر حق حکومت بیک طبقه خاص نمره ای جز باس طبقات ندارد که فعالترین روشنفکران یک ملت هم خواهی نخواهی در شمار آنها هستند و چنین جماعتی وقتی بداند که محکوم به توقف در موقع و موضع اجتماعی خویش هستند و به دلیل محظورات اوضاعی جامد و غیر قابل تغییر نمیتوانند بمقامات حکومتی راه پیدا کنند از هر نوع تلاش و کوشش دست می کشند و در جستجوی نوعی رخوت و فراموشی و درگریز از واقعیات به تلاهوش و بای درویشی و گوشه نشینی پناه میبرند و این همه چیزی نیست که مورد تأیید اسلام باشد. قرنهای قبل از آنکه حدیث و حکایت حقوق بشر بر زبان و قلم غریبان ساری و جاری شود اسلام صدا داد که سید کریمی و غلام حبشی با یکدیگر برابرند و هیچ چیز جز تقوا نمی تواند معیار فضیلت و برتری یک انسان بر انسان دیگر باشد. مادر تاریخ خوانده ایم که در ایران قبل از اسلام پسر یک کفشگر هرگز نمی توانست از همان حقی در آموزش برخوردار شود که پسر یک سپاهی، و اسلام بود که باطل السحر همه این تبعیضات ظالمانه شد و امتیازات ظالمانه ای و اگر در انحصار توانگران جامعه بود و با کمک به تراکم و تمرکز قدرت در مراکز معدود باعث تقسیم جامعه بدو طبقه حاکم و محکوم شده بود از میان برداشت. این چنین است که شمار مبارزه با آپارتاید و تبعیض و تمایز نژادی در نظر ما مسلمانها سخنی کهنه و تکراری جلوه میکند و به این سنت و سابقه میتوانیم فخر کنیم که اسلام قرنهای قبل از ظهور حبشی دفاع از حقوق بشر به این بیدادگری فاحش قلم نسخ و بطلان کشید که طبقه ای تا آخر عمر حاکم و طبقات دیگر تا آخر عمر محکوم به اندوه و هیچ فردی از طبقه محکومان حق احراز مقامات عالی و مشارکت در تعیین سرنوشت و اداره مشاغل حساس مملکتی را نداشته باشد. تبعیض و تمایز چیزی جز این نیست که طبقه ای خود را تافته جدا تافته و برتر از بقیه و منتخب ملاء اعلی بدانند و بهمین دستاویز همه اختیارات و اختیارات سیاسی را در دستهای خود متمرکز کنند. و اسلام در القاء چنین نظام ظالمانه ای تا آنجا پیش میرود که بقول آیت الله خمینی در کتاب «نامه ای از امام» در دین ما «افزایش فضائل معنوی» هرگز مجوز «افزایش اختیارات حکومتی» نیست. (۳)

مربع بر مبارزه با ظلم و زور و بیدادگری است. آقای طالقانی اگر با زور و ظلم مبارزه نمیکرد و در گوشه خانه اش می نشست و به شرف آنساب به اجداد روحانی و ربانی و مقام سیادتش اکتفا میکرد هرگز مجاهد نستوه نمیشد. فضیلت آقای طالقانی در این بود که از کمال و جمال و کسوت روحانی و علم ربانی برای مبارزه با طاغوت مدد گرفت و تمامی این فضائل را وسیله ای برای اعتلاء کلمه حق و ستیز با قدرت باطل فرار داد و رنیم و شکنجه و ضرب و شتم و توهین و تحقیر و ظلمت زندان شاهنشاهی در عزم استوار و استقامت او در برابر زورمندان و ستمگران زمان کمترین خللی ایجاد نکرد.

تصور میکنم شرف اسلام واقعی اینست که همه پیوند ها و نسبت ها و بستگی ها و پیوستگی ها و امتیازات قومی و طبقاتی و نسل و نژاد و خون و خصلت آدمی در سایه آن تحت الشعاع پاک و تقوا شهامت و آزادی انسان قرار میگیرد و همه چیز فرع بر این میشود که آدمی از امتیازات و قابلیت ها و فضائل مادی و معنوی خود تا چه حد در راه دفاع از حق و عدالت و مبارزه با ظلم و ستم استفاده کرده است. اگر کسی جامع جمیع کرامات ممکن باشد اما به قلمی یا قدمی در طریق آزادی و آزادیخواهی و نجات خلق ستم دیده از چنگال ظلم و بیداد

آیت الله خمینی در همین کتاب می نویسد: «فضائل حضرت رسول اکرم (ص) بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضائل حضرت امیر (ع) از همه بیشتر است لکن زیادی فضائل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمیدهد و همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه صلوات الله علیهم در تدارک سپاه و بسیج سپاه تعیین ولایت و استناداران و گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است. منتهنی شخص معینی نیست. روی عنوان عالم عادل است.» (۴)

بقیه در صفحه ۵۵

آنکه ذهنمان را متوجه به خارج بکنیم ببینیم که چه کسی میخواهد سوء استفاده کند، بهتر است وضع خودمان را ببینیم و ببینیم خودمان چکار می‌کنیم فرض کنیم نه آمریکا هست نه انگلیس هست نازوس هست هیچکس نیست. این کارهایی که ما می‌کنیم این نتیجه حزب می‌دهد این وضعی را که ما داریم اثر آنهاست فرض می‌کنیم هیچ‌کس در عالم نیست کاری که درست نیست آمریکا باشد نباشد درس باشد نباشد درست نیست دیگر بنابراین بیشتر ما خودمان هستیم که این وضع را ایجاد می‌کنیم. این چیزی است که پیغمبر فرموده درست است. بنابراین اگر خارجی بخواهد استفاده کند باز از وضع خودمان استفاده می‌کند ولی ما اگر درست باشیم خارجی نمی‌تواند استفاده کند و من عرض کردم که انقلاب حقیقی اینست که همه از درون منقلب شوند طرز فکر عوض شود. اخلاق عوض شود، فداکاری باشد، هدفی باشد برای مصلحت ایران فکر کنند، برای مصلحت اسلام فکر کنند ولی خوب اگر همان اوضاع و احوال باشد همان اخلاق باشد، همان تقسیم عناوین و همان مسائل باشد البته ایجاد ناراحتی خواهد کرد. ما بهتر است اول خودمان را اصلاح کنیم تا بعد آنها. اصلاً خداوند در باره شیطان فرموده است که اگر شما درست باشید شیطان نمی‌تواند بر شما مسلط شود. شیطان سراغ کسانی میرود که نمایل شیطانی داشته باشند، استعداد برای بدیرالی از شیطان داشته باشند استعمار همینطور است، استعمار سراغ ملت‌هایی را میگیرد که استعداد قبول آنرا داشته باشند. ملت‌هایی که درک نکنند و فداکار هم باشند استعمار اصلاً به سراغ آن‌ها نمی‌رود. ما اگر خودمان را اصلاح کنیم وضع داخلیمان را اصلاح کنیم هرگز نباید از خارجی بترسیم و نگران باشیم تمام نگرانی ما اینست که از ضعف داخلی ما آنها استفاده کنند و ما ابتکار را بکنیم بعقیده من تمام مشکلات حل می‌شود.

آنچه هیچ مسلمانی با آن نمیتواند مخالف باشد ولایت تکوینی است که خاص رسول اکرم و ائمه است اما ولایت فقیه بقول آیت‌اله خمینی «از امور اعتباری عقلانی است و واقعیتی جز جعل (بمعنای قرار دادن و تعیین) ندارد مانند جعل قیم برای صفا - قیم ملت با قیم صفا از لحاظ موقعیت و وظیفه هیچ فرقی ندارد.» (ه)

البته ملت‌هایی که رژیم طاغوتی را بقدرت تصمیم و اراده و شجاعت و شهامت خود سرنگون کرد بدون قیم نیز میتواند شخصا مقدرات خود را تعیین کند و وقتی امر دائر بر این شد که ملتی مستحق سرپرست و قیم باشد سر و کله مدعیان زیادی پیدا میشود و قبل از همان خارجی‌ان از این مدعا سود خواهند جست که همیشه شرقی‌ها را مستحق قیم و سرپرست میدانند و معتقد باین هستند که در این سوی کره خاکی ملتها لایق تعیین مقدرات خویش نیستند و همیشه کسی باید آقابالا سر آنها باشد.

تصور میکنم قبل از آنکه خارجی‌ان به بطلان چنین اندیشه‌ای بربینند این مائیم که باید عملاً نشان بدهیم که لایق تعیین سر نوشت خویشیم و سرزمین ما بعد از سقوط طاغوت دیگر سرزمین عروسکان و مریسکان منسوب الاختیار و االت فعل نیست و آن‌دو زنگار که طبقه‌ای خاص را بیضه کردن همه اقتدارات و اختیارات حکومتی به ایجاد نوعی اشرافیت سیاسی دست‌بزنند و مرزهای غیرقابل عبوری بین خود و سایر طبقات ایجاد کند گذشته است. اینک عصر زنان و مردان مبارز و عصر آزادی و ابداری و باعتردی و شهامت انسانهای خجسته است، نه عصر ساموران معدوری که بر بهترین مرکوبها سوار باشند و در مجلل ترن، کوشک‌ها بنشینند و حکم برفک و ناز بر ستاره کنند.

حواشی:

(۱) - تذکرة الاولیاء - چاپ کتابخانه مرکزی - ناصر خسرو

ص ۱۸۶

۲ - کشف الاسرار بقلم آیت‌اله خمینی - صفحه ۱۸۷

۳ و ۴ - نامه‌ای از امام ص ۶۴

۵ - همان کتاب ص ۶۵

و اما مطبوعات، مطبوعات بر سه قسم است یعنی سک مطبوعاتی است که واقعا مردم را ارشاد می‌کنند و راهنمایی می‌کند چه از نظر دینی و چه از نظر سیاسی اگر این مطبوعات تعطیل بشود خسارت استیک قشر مطبوعات هم هست که ارشاد نمیکند اما بی‌ضرر هم هستند. مثلاً کسی میخواهد یک کتاب بنویسد این ارشاد نمی‌کند اما ضرر هم ندارد. آن هم نباید تعطیل بشود. اما البته مطبوعاتی هم هستند که به ضرر مردم هستند. این مطبوعات البته باید تعطیل بشوند. حالا این مطبوعاتی که تعطیل شده‌اند از چه قبلی هستند. آنها را نمی‌دانم. حتی اسمشان را هم نمیدانم، اما آمرکلی این است که مطبوعات باید اخبار صحیح و اختیار مردم قرار دهند. دوم اینکه مردم را آموزش سیاسی بدهند. هنوز بسیاری از ملت‌ها سرور کارهای اجتماعی را نمی‌دانند و چون نمی‌دانند در آتیه بفرص آنکه در انتخابات مداخله‌ای نشود و انتخابات درست انجام بگیرد معدک آن انتخاباتی نیست که باید باشد. انتخاب کننده باید شعور سیاسی کافی باشد. باید مطبوعات سعی کنند که مردم را بتدریج و سرور برای مداخله در امور مملکت و برخورداری از حقوق لازم آموزش دهند. این نوع چیزها وظیفه خدائی است هم برای مملکت ضرور است و نبودش خسارت فراوانی دارد یک مطبوعاتی هم که برای بزرگرمی مردم ضروری نداشته باشد آن هم بد نیست ولی البته مطبوعاتی که یاسیل انقلاب ضروری بزند و ضد انقلاب باشد باید که جلوگیری بشود.

مجله آینده

مجله تحقیقات ایرانی (تاریخ، ادبیات، کتاب)

زیر نظر مستقیم ایرج افشار

شماره اول در دوست صفحه منتشر شد. اشتراك ۱۶۰۰ ریال

تلفن: ۲۷۰۸۱۵ یا ۲۸۳۳۵۴

صندوق پست ۶۶۱۶۴۳ - نیاوران، تهران